

لنین

درباره جنبش جوانان

فهرست مطالب

شماره صفحه	عنوان
۲	دانشجویان و کارگران جوان متشکل و متحد شوید!
۳	احتیاج به نیروهای تازه
۴	از «درسهای حوادث مسکو»
۶	جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی
۱۱	بین الملل جوانان
۱۳	وظایف اتحادیه‌های جوانان

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com

دانشجویان و کارگران جوان متشکل و متحد شوید!

ما به نیروهای تازه نیازمندیم. من از کسانی که جرأت می کنند بگویند کسی برای جذب کردن وجود ندارد گله مند. مردم درون روسیه ارتش هستند؛ تنها کاری که ما باید انجام دهیم بکار گرفتن مردم جوان بطور گسترده تر و شجاعانه تر است، شجاعانه تر و گسترده تر و باز هم گسترده تر و باز هم شجاعانه تر، بدون ترسیدن از آنها. الان زمان جنگ است. جوانان – دانشجویان، و بیشتر از آنها کارگران جوان – تعیین کننده سرانجام کل مبارزه خواهند بود. تمام عادات قدیمی بی تحرکی، احترام به درجه و غیره را به دور بریزید. **صدها** محفل از پریودیستها [۱] در میان جوانان تشکیل دهید و آنها را ترغیب کنید که با تمام توان کار کنند. کمیته را از طریق پذیرفتن جوانان سه برابر بزرگ کنید، نیم دوجین یا یک دوجین کمیته فرعی برپا نمایید، هر شخص صادق و با انرژی را «به همکاری بپذیرید». به هر کمیته فرعی اجازه دهید تا اعلامیه‌هایی بدون تشریفات دست و پاگیر نوشته و منتشر نماید (اگر آنها اشتباهی نمایند ضرری نخواهد داشت؛ ما در وپریود «با ملایمت» آنها را تصحیح خواهیم کرد). ما باید با سرعت زیاد تمام مردم را با ابتکار انقلابی متحد گردانیم و [قوای] آنها را بکار اندازیم. از تعلیم ندیده بودن آنها نترسید، از بی تجربگی و خامی آنها هراسان نباشید. اگر در ابتدای کار نتوانید آنها را متشکل کنید و تحریک به عمل نمایید، آنها به دنبال منشویکها و گاپون [۲] روانه خواهند شد، و همین خامی آنان ضررش پنج بار بیشتر خواهد بود. ثانیاً، خود حوادث با روحیه ما به آنها خواهند آموخت. حوادث هم اکنون به هر کس دقیقاً با روحیه وپریود می آموزند.

شما باید از سازمان دادن، سازمان دادن و سازمان دادن **صدها** محفل که حماقتهای مرسوم و خیرخواهانه کمیته‌ای (سلسله مراتبی) را طرد می کنند، اطمینان حاصل کنید. الان زمان جنگ است. یا شما سازمانهای رزمی **جدید**، جوان، تازه نفس و با انرژی را در همه جا به منظور هر نوع کار سوسیال دمکراتیک انقلابی بین تمام اقشار ایجاد خواهید کرد یا شکست خواهید خورد و نشان بوروکراتهای «کمیته‌ای» بر پیشانی تان حک خواهد شد.

من درباره این موضوع در وپریود خواهم نوشت و در کنگره از آن سخن خواهم گفت. من هم اکنون طی یک تلاش دیگر برای برانگیختن تبادل عقاید، برای شما می نویسم، تا شما را فراخوانم که یک دوجین محافل کارگران (و غیره) **جوان و جدید** را در **تماس مستقیم** با هیئت تحریریه قرار دهید، اگر چه ... اگر چه بین خودمان بگویم که من کمترین امیدی ندارم که این عقاید جسورانه تحقق پیدا کنند، مگر آنکه، احتمالاً، دو ماه دیگر از من بپرسید که آیا من با فلان و به همان تغییرات در «نقشه» موافق هستم ... من پیشاپیش پاسخ می دهم که با همه آنها موافقم. خداحافظ تا کنگره.

بعد التحریر – شما باید تغییرات انقلابی دادن در تحویل وپریود به داخل روسیه را هدف خود قرار دهید. تبلیغ وسیع را برای مشترک شدن از سن پترزبورگ ادامه دهید. بگذارید دانشجویان و بخصوص کارگران برای اشتراک دهها و صدها نسخه اقدام کنند تا به آدرسهای خودشان فرستاده شود. هراس داشتن در این مورد در چنین زمانی بی دلیل است. پلیس هرگز نمی تواند همه نسخ را پیدا کند. نیمی یا یک سوم از نسخ روزنامه خواهند رسید و این خیلی ارزشمند است. این فکر را به هر محفل جوانان پیشنهاد نمایید، و خودش صداها راه برای ایجاد ارتباط با

خارج خواهد یافت. به منظور انتقال نامه‌ها به وپریود، آدرسها را به نحو گسترده تری پخش نمایید، به گسترده ترین نحو ممکن.

از نامه لنین به ا. بوگدانوف و س.ای. گوسف مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۰۵
مجموعه آثار لنین، جلد ۸

توضیحات

۱- کسانی که در اطراف روزنامه وپریود گرد آمده بودند. این روزنامه بعد از ۹ ژانویه ۱۹۰۵ که روزنامه ایسکرا در تحت اداره منشویکها قرار گرفت، شروع به انتشار نمود.
۲- نام کشیشی است که در سال ۱۹۰۵ جمعیت بزرگی از کارگران و خانواده‌های ایشان را برای عرض حال به تزار به طرف کاخ زمستانی او روانه کرد. عکس العمل پلیس و قزاقهای تزاری که با کمال سببیت به جمعیت حمله نمودند راه هر گونه امیدی را برای بهبودی اوضاع از طریق مسالمت مسدود کرد و طلیعه انقلاب را ظاهر ساخت.

احتیاج به نیروهای تازه

به س.ای. گوسف [۱]

به خاریتون

۱۵ فوریه ۱۹۰۵

دوست عزیز،

از نامه‌های شما بسیار متشکرم. اطمینان حاصل کنید که به این کار ادامه خواهید داد، اما اینها را بخاطر داشته باشید: ۱- هرگز خودتان را محدود به تهیه چکیده‌ای از نامه‌ها و گزارشاتی که به شما تحویل داده شده نکنید بلکه مطمئن شوید که همه آنها را (جدا از نامه‌های خودتان) می فرستید؛ ۲- اطمینان حاصل کنید که ما را در تماس مستقیم با نیروهای جدید، با جوانان، با محافل تازه تشکیل شده، قرار می دهید. فراموش نکنید که قدرت یک سازمان انقلابی در تعداد ارتباطاتش نهفته است. ما باید میزان تأثیر و نتایج کار دوستانمان را از طریق تعداد ارتباطات جدید با داخل روسیه که به ما منتقل شده است اندازه گیری نماییم. تابحال حتی یکی از سن پترزبورگی ها (که باید خجالت بکشند) یک ارتباط جدید با درون روسیه به ما نداده است (نه سرافیما، نه سیسویکا، نه زملیاچکا، نه نیک ایو). این اقتضاح است، بی اثر شدن ما، فنای ما می باشد. بخاطر خدا از منشویکها درس بگیرید. شماره ۸۵ ایسکرا [۲] پر از مراسلات است. شما وپریود را برای جوانان خوانده‌اید، اینطور نیست؟ پس چرا ما را در تماس با یکی از آنها نمی گذارید؟ به یاد داشته باشید که در صورت دستگیری شما، ما قادر به ادامه کار نخواهیم بود مگر آنکه شما برای ما در حدود یک دوچین دوست وفادار و جوان وپریود را فراهم کنید که قادر به کار، قادر به حفظ ارتباط و حتی قادر به ادامه مکاتبات بدون شما باشند. این را به یاد داشته باشید! یک انقلابی حرفه‌ای باید دهها ارتباط جدید در هر محلی برقرار کند، در حالی که

با آنان است، تمام کارها را به دستشان سپرد، آنها را آموزش دهد و آنها را نه توسط سخنرانی بلکه توسط کار ارتقاء دهد. سپس باید به مکان دیگری برود و بعد از یک یا دو ماه بازگردد تا وضعیت مردم جوانی که جایگزین او شده‌اند را بررسی نماید. من به شما اطمینان می‌دهم که در میان ما نوعی ترس احمقانه، عامیانه و اوبلوموفی [۳] از جوانان وجود دارد. من از شما خواهش می‌کنم: با تمام توان با این ترس بستیزید.

ارادتمند شما، لنین

فرستاده شده از ژنو به سن پترزبورگ
مجموعه آثار لنین، جلد ۳۴

توضیحات

- ۱- سرگنی ایوانویچ گوسف (۱۸۷۴-۱۹۳۳) – سوسیال دمکرات بلشویک. از دسامبر ۱۹۰۴ تا مه ۱۹۰۵ دبیر دفتر کمیته‌های اکثریت و کمیته سن پترزبورگ حزب، سپس رهبر سازمان بلشویکی در اودسا، از ژانویه ۱۹۰۶ عضو کمیته مسکو ح.ک.س.د.ر. که طی سالهای ارتجاع (۱۹۰۷-۱۰) علیه انحلال طلبی و اتزوویسم موضع گرفت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر نیز مسئولیتهایی بر عهده داشت.
- ۲- از شماره ۵۲ این روزنامه که لنین مؤسسش بود، تحت کنترل منشویکها قرار گرفت.
- ۳- اوبلوموف – نام یک کتاب به قلم ایوان گونچارف و همچنین شخصیت اصلی در کتاب آدمی بی تفاوت و بی تحرک.

از «درسهای حوادث مسکو»

موج شور انقلابی در میان پرولتاریای مسکو، که با چنان وضوحی به وسیله اعتصاب سیاسی و جنگهای خیابانی نشان داده شد، هنوز فرو ننشسته است. اعتصاب ادامه دارد و تا حدودی به سن پترزبورگ نیز کشیده شده است، جایی که شرکت کنندگان [در جنبش] در همدردی با رفقای مسکوی خود، در حال اعتصاب می‌باشند. هنوز مشخص نیست که آیا جنبش فروکش خواهد کرد و منتظر برخاستن موج بعدی خواهد نشست یا خصلتی پایدار خواهد داشت. ولی نتایج مسلم حوادث مسکو که بسیار آموزنده هستند هم اکنون آشکارند، و پرداختن به آنها سودمند است. بطور کلی جنبش در مسکو صورت مبارزات قطعی بین کارگران انقلابی و نیروهای تزاری را به خود نگرفت و تنها شامل چند زد و خورد کوچک محلی و بی نظم در نواحی بود، شاید هم بخشی از یک تظاهرات نظامی در جنگهای داخلی محسوب می‌شد ولی از آن قبیل نبردهایی نبود که نتیجه جنگ را تعیین کند. از دو فرضیه‌ای که ما هفته پیش بیان کردیم، ظاهراً اولی در حال تحقق است، به عبارت دیگر، آنچه که ما امروز شاهدیم، آغاز تهاجم قاطع نیست، بلکه فقط یک تمرین است. با این وجود، این تمرین پرده از تمام شخصیت‌های نمایش تاریخی برداشته و بدین طریق نحوه محتمل – و بخشاً اجتناب ناپذیر – پیش رفتن خود نمایش را آشکار کرده.

حوادث مسکو با وقایعی آغاز شدند که در نگاه اول خصلتی کاملاً آکادمیک داشتند. دولت «خودمختاری» جزئی یا به اصطلاح خودمختاری به دانشگاهها اهدا کرد. به اساتید خودمختاری و به دانشجویان حق تجمع اهدا شد. بدین طریق شکاف کوچکی در سیستم عمومی ستم استبدادی - فئودالی ایجاد شد. گرایشات انقلابی نوین به سرعت با نیروی غیرمنتظره‌ای به داخل این شکاف جریان یافتند. یک امتیاز ناچیز، یک رفرم جزئی، که با هدف کند کردن لبه خصومت سیاسی و «آشتی دادن» دزدان و دزد زدگان اهدا شده بود، در واقعیت در خدمت برانگیختن فوق العاده مبارزه، و افزایش تعداد شرکت کنندگان در آن قرار گرفت. کارگران در تجمعات دانشجویان گردآمدند، تجمعاتی که شروع به توسعه به گردهم آیی های مردمی انقلابی نمودند، که در آنها پرولتاریا، پیشروترین طبقه در مبارزه برای آزادی سیاسی، مسلط بود. دولت خشمگین شد. لیبرالهای «محترم» که خودمختاری حرفه‌ای دریافت کرده بودند، شروع به رفتن و برگشتن با سراسیمگی، بین دانشجویان انقلابی از یکسو و دولت حاکمیت پلیسی و شلاق از سوی دیگر نمودند. لیبرالها از آزادی استفاده کردند تا به آزادی خیانت کنند، دانشجویان را از گسترش و تشدید مبارزه باز دارند، و تقاضای «نظم» نمایند - این در مقابل باشی بازوکها و صد سیاهان، ترپوف ها و رومانوف ها انجام می شد! لیبرالها از خودمختاری استفاده کردند تا کار قصابان مردم را انجام دهند، و دانشگاه، آن مکان مقدس «علم» که دانشجویان با اجازه دادن به «اراذل و اوباش» برای ورود به آن برای بحث در مورد مسائل «غیرمجاز» اعلام شده توسط دار و دسته مستبد، آلوده‌اش کرده بودند را با تصدیق شلاق به دستان ببندند. لیبرالهای خودمختار به مردم و آزادی خیانت کردند، زیرا از خون ریزی در دانشگاه ترسیدند. آنها به نحو عبرت آموزی برای بزدلی زبونانه شان تنبیه شدند. با بستن دانشگاه انقلابی، آنها راه را برای انقلاب در خیابان گشودند. عالم نماهای بدبخت آماده بودند که در هماهنگی با اراذلی مثل گلاروف بخاطر اینکه موفق شده بودند آتش را در محیط آموزش خاموش کنند، فریاد شادی بکشند. اما در واقع آنها آتش را در یک شهر صنعتی بزرگ برافروختند. این مترسکها کارگران را از رفتن نزد دانشجویان منع کردند، اما فقط دانشجویان را نزد کارگران انقلابی راندند. آنها همه مسائل سیاسی را از نقطه نظر قفس خودشان که بوی تشریفات گرایی تنگ نظرانه قدیمی می دهد، ارزیابی کردند. آنها از دانشجویان خواهش کردند که این قفس را حفظ کنند. اولین نسیم تازه - ظهور عناصر انقلابی آزاده و جوان - کافی بود تا قفس فراموش شود، زیرا این نسیم هوا را تازه کرد و به یک توفان علیه استبداد تزاریستی، منبع اصلی تمام تشریفات گرایی و همه تحقیرهای وارده بر مردم روسیه، رشد یافت. و حتی حالا، هنگامی که خطر اولیه گذشته و توفان آشکارا فروکش کرده است، نوکران استبداد هنوز از یادآوری خاطره شکافی که پیش چشم آنها طی روزهای خونریزی در مسکو سر باز کرد، می لرزند. آقای منشیکوف در روزنامه چاپلوس نوویه ورمیا (۳۰ سپتامبر) می گوید: «اینکه این هنوز یک حریق خودبخودی نیست، بلکه آتش زنی می باشد، هم اکنون مسلم است.» «این هنوز یک انقلاب نیست ... بلکه هم اکنون مقدمه یک انقلاب است.» «[آقای منشیکوف] در آوریل گفت «این در حال حرکت است» و «این» چه گامهای وحشتناکی را از آن زمان برداشته است! عنصر مردمی تا اعماقش نفوذ کرده ...»

بله، ترپوف ها و رومانوف ها همراه با لیبرالهای بورژوازی خائن، خودشان را به مخصه انداخته‌اند. دانشگاه را باز کنید - و بدینسان میدانی برای گردهم آیی های مردمی انقلابی فراهم می سازید و خدمتی پر ارزش به سوسیال دمکراتها خواهید نمود. دانشگاه را ببندید - و بدینسان راه را برای مبارزه خیابانی باز می کنید. بدین ترتیب شوالیه‌های شلاق در حالی که دندانهایشان

را به هم می‌سایند، مردد می‌مانند. آنها دانشگاه مسکو را بازگشایی می‌کنند، وانمود می‌کنند که می‌خواهند به دانشجویان اجازه دهند که خودشان نظم را طی راهپیمایی‌های خیابانی حفظ نمایند؛ آنها چشم خود را بر خودمختاری انقلابی دانشجویان که به سوسیال‌دمکراتها، سوسیالیست انقلابی‌ها و غیره تقسیم می‌شوند می‌بندند، بدینسان باعث ایجاد نمایندگی متناسب سیاسی در «پارلمان» دانشجویی می‌شوند (و ما مطمئنیم که دانشجویان خود را به خودمختاری انقلابی محدود نمی‌نمایند، بلکه با جدیت تمام دست‌بکار سازماندهی و تجهیز نیروهای یک ارتش انقلابی خواهند شد). پرفسورهای لیبرال همانند تریپوف مرددند، یک روز می‌شتابند تا دانشجویان را به اعتدال بیشتر ترغیب کنند، و روز بعد می‌شتابند تا شلاق به‌دستان را به ملایمت بیشتر ترغیب نمایند. هر دو اینها موجب نهایت رضایت ما خواهند شد؛ اینها نشان می‌دهند که نسیم انقلابی خوبی باید در حال وزیدن باشد اگر فرماندهان سیاسی و جبهه‌عوض‌کردگان، در عرشه بالا چنین گیج و دستپاچه هستند ...

پرولتاری شماره ۲۲

۲۴ (۱۱) اکتبر ۱۹۰۵

مجموعه آثار لنین، جلد ۹

جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی

یک اعتصاب دانشجویی در دانشگاه سن پترزبورگ اعلام شده و تعدادی از مؤسسات آموزش عالی دیگر نیز بدان پیوسته‌اند. جنبش هم‌اکنون به مسکو و خارکوف هم سرایت کرده است. بررسی گزارشات روزنامه‌های خارجی، روسی و نامه‌های خصوصی که از روسیه رسیده‌اند نشان می‌دهد که ما با یک جنبش **آکادمیکی** نسبتاً وسیع روبرو هستیم.

بازگشت به روزهای قدیم! بازگشت به روسیه ماقبل انقلابی! این چیزی است که این حوادث بیش از هر چیز معنی می‌دهند. همانند گذشته، ارتجاعی رسمی روز به روز فشار را بر روی دانشگاهها شدیدتر می‌کند. مبارزه دائمی استبداد روسیه علیه سازمانهای دانشجویی شکل یک جنگ صلیبی توسط شوارتز، وزیر صد سیاه – که در تطابق کامل با برنامه استولپین «نخست وزیر» عمل می‌کند – بر ضد استقلال داخلی که در پائیز سال ۱۹۰۵ به دانشجویان قول داده شده بود را گرفته است (این حکومت مطلقه که با تهاجم طبقه کارگر انقلابی روبرو بود، چه چیزهایی که در آن روزها به شهروندان روسیه «قول» نداد!)؛ یورش بر ضد استقلال داخلی یعنی همان چیزی که دانشجویان در زمانی که حکومت مطلقه «چیزهای دیگری به غیر از دانشجویان در فکر» داشت از آن برخوردار بودند، و حکومت مطلقه حالا برای بقای خود چاره‌ای جز شروع به از میان برداشتن آن در مقابل خود نمی‌دید.

همانند گذشته و این بار به همراه عده‌ای اکتبريست، مطبوعات لیبرال ناله و فغان سر داده‌اند – پروفیسورها هم ضجه و زاری می‌کنند، به حکومت التماس می‌کنند که راه ارتجاع را در پیش نگیرد و از یک فرصت عالی استفاده کرده و در «کشوری که از آشوب خسته شده است» «با کمک اصلاحات برقراری نظم و صلح را تضمین کند» – آنها به دانشجویان التماس می‌کنند که به اعمال غیرقانونی که فقط می‌تواند بهانه‌ای به دست ارتجاع بدهد، متوسل نشوند، و غیره و

غیره. چه افکار قدیمی و منسوخ، چه قدر این نوها به ابتذال کشیده شده‌اند، و آنها درست همان چیزی را که حدود ۲۰ سال قبل در اواخر سالهای هشتاد قرن گذشته اتفاق افتاد به وضوح جلوی چشم ما تکرار می‌کنند! هنگامی که ما اوضاع کنونی را جدا از سه سال انقلابی که پشت سر گذاشته‌ایم در نظر بگیریم، شباهت این با آن دوران خیلی بیشتر نمایان می‌گردد. مثلاً دوما (با یک نظر سطحی) صرف نظر از برخی تفاوت‌های کوچک، بیان‌کننده همان رابطه نیروهای قبل از انقلاب می‌باشد - آقای صاحب زمین ددمنش، یعنی همان کسانی که بند و بستهای دادگاه و نفوذ دوستان صاحب منصبشان را به هر شکل دیگر نمایندگی ترجیح می‌دهند؛ پشتیبانی تجار (اکتبريستها) از همین صاحب منصبانی که جرأت نمی‌کنند مخالف با ولینعمت‌های نیکخواه خود باشند؛ «اپوزیسیون» روشنفکران بورژوا که همه فکشان بیش از هر چیز متوجه اینست که وفاداری خود را ثابت کنند و التماس خود را از صاحبان قدرت بمثابة فعالیت سیاسی لیبرالیسم توصیف می‌کنند. و اما نمایندگان کارگران در دوما به سختی، خیلی به سختی، نقشی را که پرولتاریا با مبارزات آشکار توده‌ای خود در این اواخر بازی می‌کرد به یاد می‌آورند.

ممکنست سؤال شود که آیا در یک چنین شرایطی ما می‌توانیم برای اشکال قدیمی مبارزات آکادمیکی دانشجویان اهمیتی قائل شویم؟ حال که لیبرالها تا سطح «سیاستهای» سالهای هشتاد سقوط کرده‌اند (البته در این رابطه فقط به طنز می‌توان از سیاست سخن راند)، آیا این تنزل دادن اهداف سوسیال دموکراسی نیست اگر که حکم به لزوم پشتیبانی از مبارزات آکادمیک، به نحوی از انحاء، بدهد؟

ظاهراً در اینجا و آنجا دانشجویان سوسیال دموکرات همین سؤال را می‌کنند. به هر حال، هیئت تحریریه ما نامه‌ای از گروهی از دانشجویان سوسیال دموکرات دریافت داشته است، در متن نامه، در میان بقیه مسائلی نوشته شده است:

« در سیزدهم سپتامبر جلسه‌ای از دانشجویان دانشگاه سن پترزبورگ تصمیم گرفت که دانشجویان را به یک به اعتصاب سراسری در روسیه فرا خواند، دلیلی که برای این تقاضا آورده شد تاکتیکهای تجاوزکارانه شوارتز بود. پلاتفرم این اعتصاب آکادمیک بوده، و جلسه حتی از «نخستین قدمهای» انجمنهای استادی مسکو و سن پترزبورگ در مبارزه برای استقلال داخلی [دانشگاه] استقبال می‌کند. ما از این پلاتفرم آکادمیکی که به وسیله جلسه سن پترزبورگ ارائه گردید در تعجبیم و در شرایط کنونی آنرا قابل اعتراض می‌دانیم زیرا که نمی‌تواند دانشجویان را برای یک مبارزه فعال در جبهه‌ای وسیع متحد گرداند. ما فقط آن فعالیت‌هایی را که در هماهنگی با جنبش عمومی سیاسی تنظیم گشته‌اند فعالیت دانشجویی می‌دانیم، و نه چیزی جدا از آن را. در اینجا عواملی که قادر به متحد کردن دانشجویان باشند وجود ندارند. از این جهت ما بر ضد فعالیت آکادمیک هستیم.»

اهمیت سیاسی خطایی که نگارندگان نامه مرتکب می‌شوند بسیار جدی‌تر از آنچه در نظر اول به چشم می‌خورد می‌باشد، زیرا اگر دقت کنیم، متوجه می‌شویم که استدلال آنها اصولاً به مسائلی که به نحو غیرقابل مقایسه‌ای گسترده‌تر و مهم‌تر از شرکت در این اعتصاب خاص هستند مربوط می‌شود.

« ما فقط آن فعالیت‌هایی را که در هماهنگی با جنبش عمومی سیاسی تنظیم گشته‌اند فعالیت دانشجویی می‌دانیم. از این جهت ما بر ضد فعالیت آکادمیکی هستیم.»

این استدلال از ریشه غلط است. کار در جهت فعالیت سیاسی هماهنگ دانشجویان و پرولتاریا و غیره - این شعار انقلابی در اینجا دیگر یک راهنمای عمل زنده برای تهییج همه جانبه مبارزه جو بر اساسی گسترده نیست، این شعار به یک دگم مرده تبدیل می‌گردد که بطور مکانیکی در

مورد مراحل مختلف اشکال مختلف جنبش بکار برده می شود. این کافی نیست که صرفاً ادعای فعالیت هماهنگ سیاسی را، با تکرار «آخرین کلام» در درسهایی از انقلاب، بکنیم. باید قادر به تهییج برای فعالیت سیاسی بوده، از تمام شرایط و امکانات و در ابتدا و جلوتر از همه از تمام تصادمهای توده‌ای بین عناصر پیشرو - هر چه که باشند - و حکومت مطلقه استفاده کنیم. البته مسئله بر سر این نیست که هر جنبش دانشجویی را، از ترس انتقال به فعالیت سیاسی «نابهنگام» و غیره، از قبل به «مراحل» الزامی تقسیم کرده و اطمینان حاصل کنیم که هر مرحله درست طی شده است. چنین نظریه‌ای مضرت‌ترین فضل فروشیهاست و فقط به یک سیاست اپورتونیستی منتهی می شود. اما عکس این اشتباه، یعنی از در نظر گرفتن موقعیتهای موجود و شرایط واقعی یک جنبش توده‌ای مشخص سر باز زدن، به دلیل اینکه از یک شعار برداشتی ناصحیح به عنوان چیزی غیرقابل تغییر شده است نیز اشتباهیست به همان اندازه مضر. چنین استفاده‌ای از یک شعار بطور اجتناب ناپذیری به عبارت پردازیهایی پوچ انقلابی تنزل می یابد.

ممکن است شرایطی پیش آید که یک جنبش آکادمیکی سطح یک جنبش سیاسی را پائین آورده، آنرا پراکنده کند و یا از آن منحرف شود - در یک چنین شرایطی البته که گروههای دانشجویی سوسیال دمکرات موظفند تمام تهییج خود را بر ضد چنین جنبشی متمرکز کنند. اما هر کسی می تواند ببیند که شرایط عینی سیاسی در حال حاضر متفاوت است. این جنبش آکادمیکی نشان دهنده سرآغاز جنبشی در میان «نسل» جدید دانشجویان می باشد، یعنی کسانی که کم و بیش با سطح محدودی از استقلال داخلی دانشگاه خو گرفته‌اند؛ و این جنبش درست در زمانی آغاز می شود که ما فاقد سایر اشکال مبارزه توده‌ای می باشیم، یعنی زمانی که سکون و آرامش برقرار است، و توده‌های عظیم خلق هنوز خاموش، با حواس جمع و آهسته به تجزیه و تحلیل تجارب سه ساله انقلاب ادامه می دهند.

در یک چنین شرایطی سوسیال دمکراتها با اعلام «ضدیت با هر فعالیت آکادمیک» مرتکب اشتباه بزرگی می شوند. نه، گروههای دانشجویی وابسته به حزب ما بایستی تمام تلاش خود را در پشتیبانی، بکار گرفتن و گسترش این جنبش صرف نمایند. پشتیبانی کنونی ما بایستی همانند هر گونه پشتیبانی سوسیال دمکراسی از اشکال اولیه یک جنبش، عمدتاً از لحاظ نفوذ ایدئولوژیک و سازمانی بر روی بخشهای هر چه وسیع تر آنهائی که در اثر نزاع به حرکت درآمده‌اند و کسانی که این شکل نزاع، بطور کلی، اولین تجربه شان از برخوردهای سیاسی است، باشد. جوانان دانشجویی که طی دو سال گذشته وارد دانشگاهها شده‌اند یک زندگی تقریباً جدا از سیاست داشته‌اند، و با یک طرز تفکر سطحی استقلال طلبی آکادمیک تربیت شده‌اند. آنها نه فقط به وسیله استادان این دم و دستگاه و مطبوعات حکومتی، بلکه همچنین به وسیله استادان لیبرال و تمام حزب کادت آموزش دیده‌اند. برای این جوانان یک اعتصاب در مقیاس وسیع (اگر این جوانان قادر به سازمان دادن یک اعتصاب در مقیاس وسیع باشند: ما باید هر کاری را برای مساعدت به این مأموریت انجام دهیم، اما این البته به دست ما سوسیالیستها نیست که موفقیت هر جنبش بورژوائی را تضمین کنیم)، سرآغاز یک برخورد سیاسی است، چه آنهائی که در این مبارزه شرکت می کنند آنرا درک کنند یا نه. کار ما این است که به توده‌های اعتراض کننده «آکادمیک» مفهوم عینی این برخورد را توضیح دهیم، سعی کنیم که آنها را تبدیل به یک جنبش سیاسی آگاهانه بکنیم، ما باید تهییجی را که به وسیله گروههای دانشجویی سوسیال دمکرات انجام می گیرد ده برابر کنیم، و همه این فعالیتها را به آن راهی هدایت کنیم که نتیجه گیریهای انقلابی از تاریخ سه سال گذشته حاصل آید، بطوری که اجتناب ناپذیر بودن یک مبارزه انقلابی نوین تفهیم شود، و بار دیگر شعارهای قدیمی - و هنوز بجای - ما برای سرنگونی حکومت

مطلقه و احضار یک مجلس مؤسسان، به مطلب مورد بحث و محور اساسی تمرکز افکار سیاسی نسل جدید دمکراتها تبدیل شوند.

دانشجویان سوسیال دمکرات در تحت هیچ شرایطی حق ندارند که از بار چنین مسئولیتی شانه خالی کنند. و هر چقدر هم که در شرایط کنونی این کار مشکل بوده، و هر چقدر هم که برخی تهییج کنندگان در این یا آن دانشگاه و سازمان دانشجویی و جلسات و غیره با مخالفت روبرو شوند، ما باز می گوئیم: ضربه بزنید، و آنگاه است که در به روی شما باز خواهند شد! کار تهییجی سیاسی هیچگاه به هدر نمی رود. موفقیت فقط با پیروز شدن در به دست آوردن اکثریت اینجا و در لحظه کنونی، یا به دست آوردن توافق برای یک فعالیت هماهنگ سیاسی، اندازه گیری نمی شود. ممکن است ما همه این چیزها را فوراً به دست نیاوریم. اما مأیوس نشدن از شکستهای موقتی، بلکه با سماجت، استوار و متداوم کار خود را حتی تحت سخت ترین شرایط به پیش بردن - اینست دلیلی که نشان می دهد ما یک حزب پرولتاریائی متشکل هستیم.

تقاضا نامه شورای مشترک دانشجویان سن پترزبورگ که ما در زیر به چاپ می رسانیم نشان می دهد که حتی فعال ترین عناصر دانشجویان سرسختانه به اهداف صرفاً آکادمیکی چسبیده اند و هنوز نواهای کادتی - اکتبرستی را سر می دهند. و این درست در زمانی صورت می گیرد که مطبوعات کادتی - اکتبرستی با نفرت انگیزانه ترین شکل به اعتصاب برخورد می کنند، و درست در اوج مبارزات سعی می کنند ثابت کنند که این کارها مضر، جنایتکارانه و غیره هستند. ما نمی توانیم از پاسخی که کمیته سن پترزبورگ حزب ما لازم دانست که به شورای مشترک بدهد استقبال نکنیم (مراجعه شود به «از طرف حزب» [۱]).

از قرار معلوم شلاقهای شوارتز هنوز برای تبدیل دانشجویان امروزه از «آکادمیستها» به «سیاسیون» کافی نیستند؛ کادرهای جدید برای اینکه تعلیمات انقلابی کاملی ببینند، نیاز فراوان به سرگروهانهای صد سیاه دارند. این کادرهایی که با سیاست استولپیننی تربیت شده، در هر قدم توسط اعمال ضدانقلابی تعلیم یافته اند، نیاز به توجه دائمی ما سوسیال دمکراتها دارند، مایی که به روشنی اجتناب ناپذیر بودن عینی برخوردهای بورژوا - دمکراتیک بعدی را در مقیاس ملی با حکومت مطلقه ای که متحد دومای صد سیاه - اکتبرست شده، به خوبی درک می کنیم.

آری، در مقیاس ملی وجود این ضدانقلاب صد سیاه، که روسیه را به عقب برمی گرداند، نه تنها مبارزین جدیدی را در صفوف پرولتاریای انقلابی پرورش می دهد، بلکه بطور اجتناب ناپذیری یک جنبش جدید غیر پرولتاریائی را نیز به وجود می آورد، یعنی دمکراتهای بورژوا (بنابراین این بدان معنا نیست که تمام اپوزیسیون در مبارزه درگیر خواهد شد، بلکه شرکت وسیعی از جانب عناصر دمکرات واقعی از میان بورژوازی و خرده بورژوازی، یعنی آنها که قادر به مبارزه اند، وجود خواهد داشت). آغاز یک مبارزه توده ای دانشجویی در روسیه سال ۱۹۰۸ یک نشانه سیاسی است، نشانه کل اوضاع کنونی که توسط ضدانقلاب ایجاد شده است. هزاران و میلیونها بند جوانان دانشجو را با بورژوازی متوسط و پائین، کارمندان رده پایین، برخی گروههای دهقانی، روحانیت و غیره پیوند می دهند. اگر در بهار سال ۱۹۰۸ کوششهایی برای دوباره زنده کردن «اتحادیه آسوابوژدنیه» انجام می گرفت* که کمی چپ تر از اتحادیه نیمه مالکانه کادتی قدیم بود که به وسیله پیوتر استرووه نمایندگی می شد؛ اگر در پائیز توده جوانی که از همه به بورژوازی دمکرات در روسیه نزدیک تر است شروع به آشفستگی می کند؛ اگر مزدوران اجیر شده با کینه توزی ده برابر، دوباره در مدارس شروع به زوزه کشیدن بر علیه انقلاب کرده اند؛ اگر استادان پست لیبرال و رهبران کادت دارند بخاطر اعتصابات نابهنگام،

* به صفحات ۶۷-۶۳ از جلد ۱۵ مجموعه آثار لنین مراجعه نمایید - ویراستار.

خطرناک و مصیبت بار که اکتبریه‌های عزیز را دلخور می‌کنند، ناله کرده و شیون سر می‌دهند، اعتصابهایی که قادر به «عقب راندن» اکتبریه‌هایی که قدرت را در دست دارند هستند – این بدان معناست که باروت‌های نوینی شروع به انباشت در بشکه باروت کرده‌اند، یعنی که عکس العمل در مقابل ارتجاع فقط در میان دانشجویان نیست که شروع می‌شود!

و حزب طبقه کارگر از این سرآغاز هر چند که ممکن است ضعیف و جنینی باشد، باید استفاده کند و خواهد کرد. ما قادر بودیم که برای سالها و دهه‌ها قبل از انقلاب کار کنیم، شعارهای انقلابی خود را ابتدا به هسته‌های مطالعاتی، سپس در میان توده‌های کارگر، بعد به خیابانها و آنگاه در سنگرهای موقت ببریم. ما باید حالا هم قادر باشیم که ابتدا و قبل از همه آنچه را که وظیفه لحظه حاضر را تشکیل می‌دهد سازماندهی کنیم، یعنی آنچه را که بدون آن صحبت کردن در مورد فعالیت مشترک سیاسی حرفی پوچ است، یعنی وظیفه ساختمان یک سازمان قوی پرولتاریائی، سازمانی که در همه جا تهییج سیاسی را در میان توده‌ها با شعار حزبی انقلابی خود پیش برد. درست همین وظیفه سازماندهیست که گروه‌های دانشگاهی ما باید در میان دانشجویان حوزه خود برعهده گیرند، و همچنین از پس این تهییج بر اساس جنبشی مشخص برآیند.

پرولتاریا بی‌خبر از مسائل نخواهد بود. وی غالباً در سخنرانیها، مهمانیها، اتحادیه‌های قانونی، در چهاردیوار دانشگاهها و در پشت تریبون نهادهای نمایندگی میدان را به دمکراتهای بورژوا تحویل می‌دهد. اما پرولتاریا هرگز در مبارزات انقلابی عظیم و جدی توده‌ها میدان را تحویل نداده و نخواهد داد. تمام شرایط برای اوج گیری این مبارزات با آن سرعت و آسانی که بعضی از ما آرزو می‌کنیم آماده نمی‌شوند – اما آن شرایط پیوسته جمع و جور و آماده می‌شوند. و این شروع ناچیز از برخوردهای آکادمیک کوچک، سرآغاز بزرگیست، زیرا که در پس آن – اگر امروز نه، فردا، اگر فردا نه، پس روز بعدش – تداوم بزرگی خواهد آمد.

پرولتاری شماره ۳۶

۳ (۱۶) اکتبر ۱۹۰۸

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۵

توضیحات

۱- اشاره است به تصمیم کمیته سن پترزبورگ ح.س.د.ک.ر. که تحت عنوان «از طرف حزب» در نشریه پرولتاری شماره ۳۶، مورخ ۳ (۱۶) اکتبر ۱۹۰۸ به چاپ رسید. کمیته سن پترزبورگ گروه‌های دانشجویی سوسیال دمکرات را فراخواند که خود را از دعوت شورای مشترک دانشجویان جدا کرده و جنبش دانشجویی را در مبارزه کشوری علیه تزارسم تابع اهداف سوسیال دمکراسی بنمایند.

بین الملل جوانان

یک مرور

در تحت عنوان فوق نشریه‌ای آلمانی زبان در سوئیس از ۱ سپتامبر ۱۹۱۵ ظاهر شده است. این نشریه عنوان فرعی «ارگان مبارز و تبلیغی اتحادیه بین المللی سازمانهای جوانان سوسیالیست» را حمل می‌کند. روی هم رفته شش شماره از آن تاکنون منتشر شده است. این مجله شایسته توجه ماست و باید قویاً به تمام اعضای مسئولیت دار حزب جهت برقراری تماس با احزاب سوسیال دمکراتیک و سازمانهای جوانان خارجی، توصیه شود.

بیشتر احزاب رسمی سوسیال دمکراتیک اروپایی از شنیع ترین و زننده ترین سوسیال - شووینیسم و اپورتوننیسم طرفداری می‌کنند. این در مورد احزاب آلمانی و فرانسوی، جامعه فابیان و حزب کارگر در انگلیس، احزاب سوئدی، هلندی (حزب ترولسترا)، دانمارکی، اتریشی و غیره صادق است. در حزب سوئیسی، علیرغم کنار کشیدن اپورتونیستهای افراطی (که به جنبش کارگری نفع بزرگی می‌رساند)، که اکنون در گروه **غیر حزبی** «Grütli Verein» سازمان یافته‌اند، هنوز هم اپورتونیستهای بسیاری در حزب سوسیال دمکرات باقی مانده‌اند، رهبران سوسیال - شووینیست و کائوتسکیستی که نفوذ **عظیمی** بر امورش اعمال می‌کنند. با این وضع در اروپا، وظیفه عظیم، افتخارآمیز اما دشوار مبارزه برای انترناسیونالیسم انقلابی، برای سوسیالیسم حقیقی و علیه اپورتوننیسم غالب که به جانب بورژوازی امپریالیستی گریخته است، بر دوش سازمانهای اتحادیه جوانان سوسیالیست می‌افتد. بین الملل جوانان تعدادی مقالات خوب در دفاع از انترناسیونالیسم انقلابی منتشر کرده است، و مجله در کل تحت نفوذ روحیه خوب نفرت شدید از خائنان به سوسیالیسم، «مدافعان سرزمین پدری» در جنگ کنونی، و تمایل جدی به قطع نفوذ فاسد کننده شووینیسم و اپورتوننیسم در جنبش کارگری بین المللی است.

البته ارگان جوانان **هنوز** فاقد شفافیت تئوریک و پیگیری است. ممکن است هیچگاه آنها را به دست نیآورد، زیرا ارگان جوانان خروشان، طغیان کننده و پژوهنده است. با این حال، طرز برخورد ما نسبت به فقدان شفافیت تئوریک از جانب **چنین** مردمی باید کاملاً از آنچه طرز برخورد ما نسبت به پریشان فکری در سرهای «O.C. ایستها»، «سوسیالیست انقلابی ها» [۱]، آنارشئیستهای تولستویی، کائوتسکیستهای اروپایی («سانتر») و غیره، و فقدان پیگیری انقلابی در قلبهای ایشان است، متفاوت باشد. آدمهای بالغی که ادعای رهبری و آموزش دادن به پرولتاریا را دارند، ولی در حقیقت آن را به بیراهه می‌برند، یک چیز هستند: بر علیه چنین مردمی مبارزه‌ای **بی رحمانه** باید به پیش برده شود. با این حال، سازمانهای **جوانان**، که آشکارا اعلام می‌کنند هنوز در حال آموختن هستند، که وظیفه اصلی شان تربیت کارکنان حزبی برای احزاب سوسیالیست است، چیز کاملاً متفاوتی می‌باشند. به چنین مردمی باید هر گونه کمکی کرد. ما باید نسبت به خطاهای آنان صبور باشیم و تلاش کنیم تا به تدریج آنها را اصلاح نماییم، عمدتاً توسط **متقاعد کردن**، نه از طریق مبارزه با آنها. میانسالان و کهن سالان اغلب نمی‌دانند که چطور با جوانان رفتار کنند، زیرا که جوانان باید ضرورتاً با **روش متفاوتی**، از راههای دیگری، به اشکال دیگری و در شرایطی دیگری نسبت به پدرانشان به سمت سوسیالیسم روند. در ضمن، به همین دلیل است که ما باید قطعاً از **استقلال تشکیلاتی** اتحادیه جوانان **جانبداری** کنیم، نه تنها به این دلیل که اپورتونیستها از چنین استقلالی می‌ترسند، بلکه به دلیل ماهیت موضوع. زیرا در صورتی که آنها استقلال کامل نداشته باشند، جوانان **قادر نخواهند بود**

سوسیالیستهای خوبی را از میان خودشان پرورش دهند یا اینکه خود را آماده نمایند تا سوسیالیسم را به پیش هدایت کنند.

ما خواهان استقلال کامل اتحادیه‌های جوانان هستیم، ولی همچنین خواهان آزادی کامل برای انتقاد رفیقانه از اشتباهات آنان نیز می‌باشیم. ما نباید تملق جوانان را بگوییم. از میان اشتباهاتی که در این مجله عالی قابل توجه است، باید نخست به سه مورد زیر اشاره شود:

۱- موضع نادرست در مورد مسئله خلع سلاح (یا «خلع سلاح کردن»)، که در یک مقاله قبلی مورد انتقاد قرار دادیم.*

دلیل وجود دارد که معتقد باشیم که این اشتباه از خواست ستودنی برای اهمیت دادن به «نابودی کامل میلیتاریسم» (که کاملاً صحیح است) برمی‌خیزد؛ ولی نقش جنگهای داخلی در انقلاب سوسیالیستی فراموش شده است.

۲- در مورد مسئله اختلاف سوسیالیستها و آنارشئیستها در طرز برخوردشان به دولت، رفیق نوتا - بنه [۲] در مقاله‌اش (شماره ۶) اشتباه جدی مرتکب می‌شود (همانطور که در مورد چند مسئله دیگر، مثلاً دلایل ما برای مبارزه با شعار «دفاع از سرزمین پدري» اشتباه می‌کند).

منتشره در سبورنیک سوتسیال دمکراتا، شماره ۲

دسامبر ۱۹۱۶

امضاء: ن. لنین

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۳

توضیحات

۱- **O.C. ایستها** (طرفداران کمیته سازماندهی) - مرکز رهبری کننده منشویکی که در کنفرانس اوت ۱۹۱۲ انحلال طلبان شروع به کار کرد. کمیته سازماندهی در جنگ جهانی اول پیرو مشی سوسیال - شووینیستی بود، شرکت روسیه تزاری در جنگ را توجیه می‌کرد و تبلیغات جنگ طلبانه را به پیش می‌برد. مجله‌ای با عنوان ناشناخته (طلوع ما) و پس از بسته شدن آن ناشه دینلو (آرمان ما) که بعدها به دنیلو تغییر نام داد و روزنامه رابوچیه اوترو (صبح کارگران) که بعدها به اوترو تغییر نام داد را منتشر می‌کرد. کمیته سازماندهی تا زمان انتخابات کمیته مرکزی منشویکی در اوت ۱۹۱۷ فعال بود. بجز کمیته سازماندهی که در داخل روسیه عمل می‌کرد، دبیرخانه خارجه متشکل از ۵ نفر - پ.ب. آکسلرد، ی.س. آستروف - پووس، ی.او. مارتف، ا.س. مارتینف و س.ی. سمکوفسکی - داشت. پیرو مشی سانسریستی بود و از عبارت پردازی انترناسیونالیستی استفاده می‌کرد تا حمایتش از سوسیال - شووینیستهای روس را بپوشاند. دبیرخانه خارجه روزنامه‌ای با عنوان ایزوستیا (اخبار) را از فوریه ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۷ منتشر می‌کرد.

سوسیالیست انقلابی ها یا سوسیالیست رولوسیونرها - اعضای حزب سوسیالیست انقلابی، حزبی خرده بورژوایی در روسیه که در اواخر ۱۹۰۱ و اوایل ۱۹۰۲ در نتیجه ادغام گروهها و محافل مختلف نارودنیک پدیدار شد. سوسیالیست انقلابی ها نسبت به تفاوت طبقاتی بین پرولتاریا و خرده مالکان بی توجه بودند، اختلافات و تضادهای طبقاتی داخل دهقانان را به

* به صفحات ۱۰۴-۹۴ از جلد ۲۳ مجموعه آثار لنین مراجعه نمایید - ویراستار.

حساب نمی آوردند و نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب را انکار می نمودند. عقاید سوسیالیست انقلابی ها التقاطی از ایده‌های نارودنیسم و رویزیونیسم بود. حزب بلشویکها تلاشهای آنها برای درآمدن به لباس سوسیالیستها را افشا نمود، مبارزه‌ای قاطع را علیه آنها برای نفوذ بر دهقانان به پیش برد و به جنبش طبقه کارگر خطر تاکتیکهای مبتنی بر ترور فردی آنها را نشان داد. این واقعیت که دهقانان، که سوسیالیست انقلابی ها در طلب جذبشان بودند، طبقه‌ای همگون را تشکیل نمی دادند، منجر به بی ثباتی سیاسی و ایدئولوژیک، تفرقه تشکیلاتی و نوسان دائمی بین بورژوازی لیبرال و پرولتاریا شد. به هنگام نخستین انقلاب روسیه (۷-۱۹۰۵) جناح راست حزب سوسیالیست انقلابی منشعب شد و حزب قانونی تروویک سوسیالیست خلقی را تشکیل داد که نظریاتش نزدیک به کادتها بود و جناح چپ اتحادیه نیمه آنارشیست ماکسیمالیستها را تشکیل داد. اکثریت سوسیالیست انقلابی ها در طی جنگ جهانی اول موضعی سوسیال - شووینیستی اتخاذ کردند.

۲- Nota-Bene - نام مستعار بوخارین.

وظایف اتحادیه‌های جوانان

سخنرانی ایراد شده در سومین کنگره سراسری اتحادیه جوانان کمونیست

۵ اکتبر ۱۹۲۰ [۱]

(کنگره با کف زدن پرشور از لنین استقبال می نماید.) رفقا امروز می خواهم درباره وظایف بنیادی اتحادیه جوانان کمونیست و، در این رابطه، درباره اینکه سازمانهای جوانان در یک جمهوری سوسیالیستی بطور عام باید چگونه باشند، صحبت کنم. از آنجا که به مفهوم مشخصی می توان گفت که این جوانان خواهند بود که با وظیفه حقیقی ساختن یک جامعه کمونیستی مواجه می شوند، پرداختن به این مسئله ضروری تر خواهد بود. زیرا نسل زحمتکشان رشد یافته در جامعه سرمایه داری، در بهترین حالت، می توانند پایه‌های آنچه کهنه شده، شیوه سرمایه داری زندگی، که بر مبنای استثمار ساخته شده بود را نابود نمایند. در بهترین حالت [نسل قدیمی] قادر خواهد بود که وظایف مربوط به ساختن یک سیستم اجتماعی را انجام دهد که به پرولتاریا و طبقات زحمتکش کمک خواهد کرد تا قدرت را حفظ کنند و پایه‌ای استوار را بنا نهد که تنها توسط نسلی که تحت شرایط جدیدی شروع به کار می کند که در آن روابط بر مبنای استثمار انسان توسط انسان دیگر وجود ندارند، می تواند روی آن چیزی ساخته شود.

و بدین ترتیب، در برخورد از این زاویه با وظایف مقابل جوانان، باید بگویم که وظایف جوانان بطور عام، و اتحادیه‌های جوانان کمونیست و همه سازمانهای دیگر بطور خاص، می توانند در یک کلمه جمع بندی شوند: آموختن.

البته این فقط «یک کلمه» است. به سؤالات اساسی و ضروری پاسخ نمی دهد: چه آموخته شود، و چطور آموخته شود؟ و تمام نکته در اینجا آنست که با تغییر جامعه کهن سرمایه داری، تربیت، تعلیم و آموزش نسلهای نوینی که جامعه کمونیستی را ایجاد خواهند نمود، نمی تواند بر مبنای خطوط کهن پیش برده شود. آموزش، تعلیم و تربیت جوانان بایستی از مواد اولیه‌ای که

برای ما از جامعه کهن به جا مانده است آغاز شود. ما فقط می توانیم کمونیسم را بر پایه کلیت معلومات، سازمانها و نهادها، فقط با استفاده از موجودی نیروها و امکانات انسانی که برای ما از جامعه کهن به جا مانده است، بسازیم. تنها با نوسازی ریشه‌ای قالب آموزش، تشکیلات و تربیت جوانان قادر خواهیم بود اطمینان حاصل نماییم که تلاشهای نسل جوانتر منجر به ایجاد جامعه‌ای خواهد شد که شباهتی با جامعه کهن نخواهد داشت، یعنی یک جامعه کمونیستی. بدین دلیل است که ما باید با دقت به این مسئله بپردازیم که چه چیزی باید به جوانان آموزش دهیم و جوانان چنانچه واقعاً می خواهند مستحق نام جوانان کمونیست باشند چطور باید بیاموزند، و چگونه باید تربیت شوند تا قادر شوند آنچه را که ما آغاز کرده‌ایم کامل کنند و به سرانجام رسانند.

باید بگویم که به نظر می رسد نخستین و طبیعی ترین پاسخ این باشد که اتحادیه جوانان، و جوانان بطور عام، که می خواهند تا رسیدن به کمونیسم پیش روند، باید کمونیسم را بیاموزند. ولی این پاسخ - «کمونیسم را بیاموزید» - بیش از حد کلی است. برای آموختن کمونیسم به چه چیز نیاز داریم؟ چه چیزی باید از مجموعه معلومات عمومی برگزیده شود تا به آگاهی به کمونیسم دست یافته شود؟ در اینجا خطراتی به وجود می آیند که معمولاً هنگامی ظاهر می شوند که وظیفه آموختن کمونیسم به نحو غلطی به پیش کشیده می شود، یا هنگامی که به نحو بسیار یک جانبه‌ای تفسیر می شود.

طبیعتاً، اولین فکری که به ذهن فرد می رسد اینست که آموختن کمونیسم به معنی فراگرفتن مجموعه معلوماتیست که در راهنماها، جزوات و کتابهای کمونیستی موجود هستند. ولی چنین تعریفی از مطالعه کمونیسم بیش از حد خام و ناکافی است. اگر مطالعه کمونیسم صرفاً عبارت بود از فراگرفتن آنچه که در کتابها و جزوات کمونیستی آمده است، همه ما می توانستیم بسیار آسان کسانی را پیدا کنیم که درباره آن لاف و گزاف می زنند و این امر برای ما اغلب زیان به بار می آورد، زیرا کسانی که به این کار می پردازند، وقتی طوطی وار مطالب کتابها و جزوات کمونیستی را فرا گرفتند، اثبات می کنند که نمی توانند شاخه‌های مختلف معلومات را ترکیب نمایند و قادر نیستند به نحوی که کمونیسم واقعاً می طلبد عمل کنند.

یکی از بزرگترین شرها و بدبختیها که از جامعه کهن سرمایه داری برای ما بجا مانده، جدایی کامل بین کتابها و زندگی عملی است؛ ما کتابهایی داشته‌ایم که هر چیزی را به بهترین شیوه ممکن توضیح می دهند، با این حال در اغلب موارد این کتابها حاوی مهلک ترین و ریاکارانه ترین دروغها، حاوی توصیفی دروغین از جامعه سرمایه داری بوده‌اند.

بدین دلیل صرفاً فراگرفتن معلومات کتابی درباره کمونیسم بسیار اشتباه خواهد بود. سخنرانیها و مقالات ما دیگر تکرار آنچه درباره کمونیسم گفته می شد نیستند، زیرا سخنرانیها و مقالات ما مرتبط با کار روزانه مان در همه زمینه‌ها می باشند. بدون کار و بدون مبارزه، معلومات کتابی درباره کمونیسم که از جزوات و آثار کمونیستی حاصل شده‌اند، مطلقاً بی ارزش می باشند، چرا که ادامه دهنده جدایی قدیمی بین تئوری و عمل، شکاف قدیمی ای که مهلک ترین خصلت جامعه بورژوایی کهن بود، هستند.

باز هم خطرناک تر خواهد بود اگر فقط شعارهای کمونیستی فراگرفته شوند. چنانچه ما به موقع متوجه این خطر نمی شدیم، و چنانچه همه تلاشمان را صرف دفع نمودن این خطر نمی کردیم، نیم میلیون یا یک میلیون مرد و زن جوانی که خودشان را بعد از مطالعه کمونیسم بدین طریق، کمونیست می خواندند، تنها به آرمان کمونیسم ضرر بزرگی می رساندند.

این سؤال مطرح می شود: چطور همه اینها بایستی برای مطالعه کمونیسم آمیخته شوند؟ چه چیزی باید از مدارس قدیمی، از علم نوع قدیم بگیریم؟ این هدف اعلام شده مدارس نوع قدیم بود که آدمهایی با آموزش همه جانبه تولید کنند، که علوم را بطور کلی تعلیم دهند. می دانیم که این کاملاً دروغ بود، زیرا کل جامعه بر پایه تقسیم مردم به طبقات، به استنمارگران و ستمکشان قرار داشت و اینطور حفظ می شد. از آنجا که مدارس قدیمی کاملاً آغشته به روحیه طبقاتی بودند، طبیعتاً فقط به بچه‌های بورژوازی معلومات می دادند. هر کلمه‌ای در تطابق با منافع بورژوازی تحریف می شد. در این مدارس، به دلیل منافع بورژوازی، به نسل جوانتر کارگران و دهقانان بیشتر تکلیف می دادند تا تعلیم. آنها به نحوی تربیت می شدند که خدمتکاران مفید به حال بورژوازی باشند، قادر به سود سازی برای آن باشند بدون اینکه آرامش و آسودگی اش را مختل کنند. به این دلیل، در حالی که مدارس نوع قدیم را رد می کنیم، این را وظیفه خود قرار داده‌ایم که از آنها تنها چیزهایی را بگیریم که برای آموزش اصیل کمونیستی بدانها نیاز داریم.

این مرا به ملامتها و اتهاماتی می رساند که ما دائماً می شنویم به مدارس قدیمی وارد و اغلب به نتیجه گیریهای کاملاً غلطی منجر می گردند. گفته می شود که مدرسه قدیم جای معلومات کتابی محض، جای تکلیف دهی و سختی کشتی مداوم بود. این صحیح است، ولی ما باید بین چیزی که در مدارس قدیم بد بود و چیزی که برای ما مفید است، تفاوت قائل شویم و قادر باشیم که از آنها چیزی را که برای کمونیسم ضروری است برگزینیم.

مدارس قدیمی معلومات صرفاً کتابی را ارائه می دادند؛ آنها دانش آموزانشان را و می داشتند تا توده‌ای از معلومات بی فایده، زائد و بی ثمر را فراگیرند که مغز را به هم می ریخت و نسل جوانتر را به بوروکراتهای تنظیم شده مطابق الگویی واحد تبدیل می نمود. ولی شما دچار اشتباهی بزرگ خواهید شد اگر سعی کنید این نتیجه را بگیرید که فرد می تواند بدون فراگرفتن گنجینه معلومات انباشته شده توسط نوع بشر، کمونیست شود. اشتباه خواهد بود اگر پنداشته شود که کفایت شعارهای کمونیستی و نتیجه گیریها از علم کمونیستی، بدون دستیابی به مجموعه معلوماتی که خود کمونیسم نتیجه آنان است، آموخته شوند. مارکسیسم نمونه‌ای است که نشان می دهد چطور کمونیسم از مجموع معلومات بشری برخاست.

شما خوانده‌اید و شنیده‌اید که تئوری کمونیستی - علم کمونیسم که عمدتاً توسط مارکس ایجاد گشته، این دکتترین مارکسیسم - دیگر نتیجه کار یک سوسیالیست منفرد قرن نوزدهم نیست، با اینکه او یک نابغه بود، و [علم کمونیسم] به دکتترین میلیونها و دهها میلیون پرولتار سراسر جهان که آنرا در مبارزه شان علیه سرمایه داری بکار می گیرند، تبدیل شده است. اگر بپرسید که چرا آموزشهای مارکس قادر شده قلبها و اذهان میلیونها و دهها میلیون نفر از انقلابی ترین طبقه را به دست آورد، فقط یک جواب دریافت خواهید کرد: زیرا مارکس کارش را بر پایه مستحکم معلومات بشری به دست آمده تحت سرمایه داری استوار کرد. پس از مطالعه قوانین حاکم بر پیشرفت جامعه بشری، مارکس به اجتناب ناپذیر بودن پیشرفت سرمایه داری به سوی کمونیسم پی برد. مهم ترین نکته آنست که او این مطلب را بر پایه واحد دقیق ترین، مفصل ترین و عمیق ترین مطالعه این جامعه سرمایه داری، توسط فراگیری کامل همه آنچه که علم پیش از آن تولید کرده بود، ثابت نمود. او به نحوی منتقدانه هر چیزی که توسط جامعه بشری ایجاد شده بود را بدون بی توجهی به هیچ جزئی، تغییر شکل داد. او هر چیزی که تفکر بشری ایجاد کرده بود را مورد تجدیدنظر قرار داد، در معرض انتقاد گذاشت و با محک جنبش طبقه کارگر بازبینی کرد، و بدین طریق نتیجه گیریهایی را فرمول بندی نمود که مردم محصور شده در محدودیتهای بورژوازی یا مقید شده توسط پیش داوریهای بورژوازی نمی توانستند به آنها برسند.

ما باید هنگامی که، برای مثال، از فرهنگ پرولتاری [۲] صحبت می کنیم، این را در نظر داشته باشیم. ما نمی توانیم این مشکل را حل نماییم مگر اینکه به روشنی متوجه شویم که فقط معلوماتی دقیق و تغییر یافتن تمام فرهنگ ایجاد شده توسط کل پیشرفت نوع بشر ما را قادر خواهد ساخت که فرهنگی پرولتاری بسازیم. این آخری از هوا پدیدار نمی شود؛ اختراع کسانی نیست که خود را متخصص در فرهنگ پرولتاری می دانند. اینها همه بی معنی اند. فرهنگ پرولتاری باید پیشرفت منطقی اندوخته معلومات نوع بشر که تحت یوغ جامعه سرمایه داری، زمینداری و بوروکراتیک جمع شده اند باشد. همه این جاده ها به فرهنگ پرولتاری منتهی می شوند و خواهند شد، به همان سان که اقتصاد سیاسی که توسط مارکس تغییر شکل یافته، به ما نشان داده که جامعه بشری باید به چه چیزی برسد، به ما راه به سمت مبارزه طبقاتی، به آغاز انقلاب پرولتاری را نشان داده است.

هنگامی که خیلی اوقات از نمایندگان جوانان، و همچنین از برخی طرفداران مشخص سیستم جدید آموزش می شنویم که به مدارس قدیم حمله می کنند، مدعی می شوند که آنها از سیستم حقه کردن استفاده می کردند، به آنها می گوئیم که ما باید آنچه که در مدارس قدیم خوب بود را اقتباس کنیم. ما نباید سیستم بستن اذهان مردم جوان با مقدار عظیمی معلومات، که نه دهمشان بی مصرف و یک دهمشان تحریف شده بودند را قرض بگیریم. با این حال این بدان معنا نیست که ما می توانیم خودمان را به نتیجه گیریهای کمونیستی محدود نماییم و فقط شعارهای کمونیستی بیاموزیم. شما بدین سان کمونیسم را نخواهید ساخت. شما تنها هنگامی می توانید کمونیست شوید که ذهنتان را با آگاهی از تمام گنجینه های ایجاد شده توسط نوع بشر غنی نمایید.

ما احتیاجی به حقه کردن نداریم، ولی احتیاج داریم تا ذهن هر دانشجویی را با آگاهی از واقعیت های بنیادین ترقی داده و رو به کمال بریم. کمونیسم به کلمه ای پوچ تبدیل خواهد شد، به یک تابلو، و یک کمونیست یک لافزن می شود، اگر همه معلوماتی که کسب کرده در ذهنش هضم نکردند. شما نباید فقط این معلومات را فرابگیرید، بلکه باید آنها را به نحوی منتقدانه فرابگیرید، تا ذهنتان را با الوار بی مصرف پر نکنید، بلکه آنرا با همه آن حقایقی که برای انسان خوب آموزش یافته امروز ضروری است، غنی نمایید. اگر یک کمونیست بخواهد بخاطر نتیجه گیریهای شسته و رفته ای که یاد گرفته، بدون درگیر شدن در مقداری عظیمی کار سخت و جدی و بدون فهم حقایقی که باید منتقدانه بررسی شان نماید، درباره کمونیسم اش لافزنی کند، حقیقتاً کمونیست رقت انگیزی خواهد بود. چنین سطحی نگری ای قطعاً خطرناک است. اگر می دانم که کم می دانم، تلاش می کنم تا بیشتر بیاموزم، ولی اگر فردی می گوید که کمونیست است و احتیاج ندارد چیزی را درست و حسابی بداند، او هرگز چیزی شبیه یک کمونیست نخواهد شد.

مدارس قدیم نوکران مورد نیاز سرمایه داران را می ساختند؛ مدارس قدیم آدمهای اهل علم را به آدمهایی که باید هر چیزی را که سرمایه داران را خوشنود می کرد می گفتند و می نوشتند، تبدیل می کردند. از اینرو ما باید آنها را ملغی کنیم. ولی آیا این حقیقت که ما باید آنها را ملغی کرده و از میان برداریم، بدین معناست که نباید از آنها هر چیزی را که نوع بشر گردآورده و برای او ضروریست بگیریم؟ آیا بدین معناست که ما نباید بین آنچه که برای سرمایه داری ضروری بود و آنچه که برای کمونیسم ضروری است تفاوت قائل شویم؟

ما داریم روشهای قدیمی مشق گروهبانی که در جامعه بورژوازی بر خلاف اراده اکثریت مردم اجرا می شدند را با انضباط مبتنی بر آگاهی طبقاتی کارگران و دهقانانی که نفرت از جامعه کهن را با قاطعیت، توانایی و آمادگی برای متحد کردن و سازمان دادن نیروهایشان برای این

مبارزه جهت محقق کردن اراده میلیونها و صدها میلیون مردمی که نامتحد بوده و در سراسر سرزمین یک کشور پهناور پراکنده هستند، به شکل یک اراده واحد ترکیب می کنند که بدون آن شکست اجتناب ناپذیر است، جایگزین می کنیم. بدون این همبستگی، بدون این انضباط آگاهانه کارگران و دهقانان، آرمان ما امیدی برای موفقیت ندارد. بدون این، ما نمی توانیم بر سرمایه داران و زمینداران سراسر جهان غلبه کنیم. ما حتی پایه را محکم نخواهیم ساخت، ساختن جامعه نوین کمونیستی بر آن پایه که جای خود را دارد. به علاوه، ما در حالی که مدارس قدیم را محکوم می کنیم، در حالی که نفرتی مطلقاً موجه و ضروری نسبت به مدارس قدیم داریم، و از آمادگی برای نابود کردن آنها استقبال می کنیم، بایستی متوجه باشیم که باید سیستم قدیمی آموزش، مشق دادن و حقنه کردن را با توانایی کسب مجموعه معلومات بشری، و کسب آن به شیوه ای که کمونیسم نه چیزی که طوطی وار یادگرفته می شود بلکه چیزی باشد که شما خودتان با اندیشه تان به آن رسیده اید، چیزی که تجسم نتایجی باشد که از نظرگاه آموزش امروزی اجتناب ناپذیر است، جایگزین کنیم.

این شیوه ای است که وظایف عمده باید مطرح گردند هنگامی که از هدف آموختن کمونیسم صحبت می کنیم.

من مثالی عملی خواهم آورد تا این موضوع را برای شما روشن کنم و روش برخورد با مسئله چطور آموختن را نشان دهم. همه شما می دانید که پس از مشکلات نظامی، آنهایی که مربوط به دفاع از جمهوری بودند، ما حالا با وظایف اقتصادی مواجه هستیم. همانطور که می دانیم، جامعه کمونیستی نمی تواند ساخته شود مگر اینکه صنعت و کشاورزی را احیا کنیم، و آن هم نه به شیوه قدیم. آنها باید بر پایه ای مدرن، در تطابق با آخرین کلام در علم بازسازی شوند. شما می دانید که الکتریسیته آن پایه است، و فقط پس از برق رسانی به همه کشور، به همه شاخه های صنعت و کشاورزی، تنها هنگامی که به آن هدف برسید، قادر خواهید بود برای خود جامعه کمونیستی ای را بسازید که نسل قدیمی تر نخواهد توانست آن را بسازد. وظیفه احیاء اقتصادی همه کشور، تجدیدسازمان و بازسازی کشاورزی و صنعت بر مبنای خطوط فنی مدرن، بر پایه علم و فن آوری مدرن، بر پایه الکتریسیته، در مقابل شما قرار دارد. کاملاً متوجه اید که مردم بی سواد نمی توانند از عهده برق رسانی برآیند، و سواد ابتدایی نیز کافی نیست. کافی نیست که بفهمیم الکتریسیته چیست؛ چیزی که مورد نیاز است آگاهی از چگونگی بکارگیری فنی آن در صنعت و کشاورزی، و در تک تک شاخه های صنعت و کشاورزی است. هر شخصی باید این را برای خودش بیاموزد، و بایستی به کل نسل در حال برخاستن مردم زحمتکش تعلیم داده شود. این وظیفه مقابل هر کمونیست دارای آگاهی طبقاتی است، هر فرد جوانی که خود را کمونیست می داند و آن را به روشنی می فهمد، با پیوستن به اتحادیه جوانان کمونیست، خود را متعهد به کمک به حزب برای ساختن کمونیسم و کمک به کل نسل جوانتر برای ساختن جامعه ای کمونیستی کرده است. او بایستی متوجه باشد که فقط می تواند آنرا بر پایه آموزش مدرن بسازد، و چنانچه به این آموزش دست نیابد کمونیسم فقط به صورت آرزویی زاهدانه می ماند.

این وظیفه نسل قدیمی تر بود که بورژوازی را سرنگون کند. وظیفه عمده آن زمان انتقاد از بورژوازی، برانگیختن نفرت از بورژوازی در میان توده ها، و پروراندن آگاهی طبقاتی و توانایی متحد ساختن نیروهایشان بود. نسل جوان با وظیفه بسیار پیچیده تری مواجه است. وظیفه شما فقط جمع کردن نیروهایتان برای حمایت از دولت کارگران و دهقانان علیه حمله ای تحریک شده توسط سرمایه داران نیست. البته، شما باید آن کار را بکنید؛ آن چیز است که به روشنی متوجه اش هستید، و به وضوح توسط یک کمونیست تشخیص داده می شود. با این حال، آن کافی

نیست. شما بایستی جامعه‌ای کمونیستی بسازید. از خیلی جنبه‌ها نصف کار انجام شده است. نظم کهن نابود گشته، همانطور که شایسته آن بود، به تلی از آوار تبدیل شده، همانطور که شایسته آن بود، زمین پاک شده، و بر این زمین است که نسل کمونیست جوانتر باید جامعه‌ای کمونیستی بسازد. شما با وظیفه ساخت و ساز مواجه‌اید، و فقط توسط فراگیری همه دانش مدرن می‌توانید این وظیفه را انجام دهید، فقط در صورتی که قادر باشید کمونیسم را از فرمولها، اندرزها، دستورالعملها، نسخه‌ها و برنامه‌های شسته و روفته بخاطر سپرده شده، به حقیقتی زنده که به کار بلاواسطه تان وحدت می‌بخشد، تبدیل کنید، و فقط در صورتی که قادر باشید کمونیسم را راهنمایی در تمام کار عملی تان سازید.

این وظیفه‌ای است که شما باید در آموزش، تعلیم و پروراندن کل نسل جوانتر دنبال کنید. شما بایستی در بین میلیونها سازنده جامعه‌ای کمونیستی جزو پیشروترین هایی باشید که هر زن و مرد جوانی باید در صف شان قرار داشته باشد. شما جامعه کمونیستی را نخواهید ساخت مگر آنکه توده کارگران و دهقانان جوان را وارد کار ساختمان کمونیسم نمایید.

این طبیعتاً مرا به این مسئله که چطور باید کمونیسم را آموزش دهیم و خصائل ویژه روشهای ما چه باید باشند، می‌رساند.

من اینجا قبل از هر چیز به مسئله اصول اخلاقی کمونیستی می‌پردازم.

شما باید خودتان را تربیت کنید تا کمونیست شوید. این وظیفه اتحادیه جوانان است که فعالیت‌هایش را به نحوی سازمان دهد که اعضایش توسط آموختن، سازمانیابی، وحدت و مبارزه، هم خود و هم همه کسانی که از اتحادیه انتظار رهبری دارند را تربیت کند؛ اتحادیه باید کمونیستها را تربیت کند. تمام هدف تربیت، آموزش و تعلیم جوانان امروز باید سرشار کردن آنها از اصول اخلاقی کمونیستی باشد.

ولی آیا چیزی به عنوان اصول اخلاقی کمونیستی وجود دارد؟ آیا چیزی به عنوان اخلاقیات کمونیستی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. اغلب اینطور تلقین می‌شود که ما خودمان هیچ اصول اخلاقی نداریم؛ در بسیاری اوقات بورژوازی ما کمونیستها را به رد نمودن همه اخلاقیات محکوم می‌کند. این روشی برای مغلطه، برای خاک پاشیدن به چشمان کارگران و دهقانان است.

به چه مفهومی ما اصول اخلاقی یا اخلاقیات را رد می‌کنیم؟

به مفهومی که بورژوازی به آن داده، که اصول اخلاقی را بر پایه فرمانهای خدا قرار داده است. البته در این باره، ما می‌گوییم که به خدا اعتقاد نداریم، و کاملاً واقفیم که روحانیون، زمینداران و بورژوازی نام خدا را پیش کشیدند تا منافعشان را به عنوان استثماریان به پیش ببرند. یا، بجای پایه گذاری اصول اخلاقی بر مبنای فرمانهای اخلاقیات، بر مبنای فرمانهای خدا، آن را بر مبنای عبارات ایده آلیستی یا شبه ایده آلیستی قرار دادند، که همیشه به چیزی بسیار شبیه به فرمانهای خدا منجر می‌شدند.

ما هر گونه اخلاقیات پایه گذاری شده بر مبنای مفاهیم فوق بشری و فوق طبقاتی را رد می‌کنیم. ما می‌گوییم که این فریب، تحمیق و احاله به محال کارگران و دهقانان در جهت منافع زمینداران و سرمایه داران است.

ما می‌گوییم که اخلاقیات ما کاملاً تابع منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. اخلاقیات ما از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا ریشه می‌گیرد.

جامعه کهن بر سرکوب همه کارگران و دهقانان توسط زمینداران و سرمایه داران پایه گذاری شده بود. ما باید همه آن را از بین می بردیم، و آنها را سرنگون می ساختیم، ولی برای اینکار باید وحدت ایجاد می کردیم. آن چیز است که خدا نمی تواند بیافریند.

این وحدت فقط می توانست توسط کارخانجات، فقط توسط پرولتاریایی که تربیت شده و از خواب طولانی بیدار گشته فراهم گردد. تنها هنگامی که آن طبقه ایجاد شد، جنبشی توده‌ای برخاست که منجر به چیزی که هم اکنون داریم شده است - پیروزی انقلاب پرولتاری در یکی از ضعیف ترین کشورها، که برای سه سال مشغول دفع تهاجم بورژوازی سراسر جهان بوده است. می توانیم ببینیم که چطور انقلاب پرولتاری در تمام جهان پیشرفت می کند. بر پایه این تجربه، ما اکنون می گوئیم که فقط پرولتاریا می توانست نیروی منسجمی را ایجاد نماید که دهقانان نامتحد و پراکنده از آن پیروی می کنند و در مقابل همه تهاجمات استثمارگران مقاومت کرده است. تنها این طبقه می تواند به توده‌های زحمتکش کمک کند که متحد شوند، صفوفشان را گردهم آورد و قاطعانه از یک جامعه کمونیستی دفاع کند، قاطعانه آنها مستحکم کرده و قاطعانه آنها بسازد.

بدین دلیل است که می گوئیم برای ما اخلاقیاتی که خارج از جامعه بشری قرار گیرد وجود ندارد؛ آن [اخلاقیات] یک فریب است. برای ما اخلاقیات تابع منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا است.

آن مبارزه طبقاتی از چه چیز تشکیل می شود؟ از سرنگونی تزار، سرنگونی سرمایه داران و از میان برداشتن طبقه سرمایه دار.

طبقات بطور کلی چه هستند؟ طبقات چیزی هستند که به یک بخش از جامعه اجازه می دهند که کار بخش دیگر را برای خود تصاحب کند. اگر یک بخش از جامعه تمام زمینها را برای خود تصرف کند، ما یک طبقه زمیندار و یک طبقه دهقان خواهیم داشت. اگر یک بخش از جامعه صاحب کارخانجات، سهام و سرمایه باشد، در حالی که بخش دیگر در آن کارخانجات کار می کند، ما یک طبقه سرمایه دار و یک طبقه پرولتاریا خواهیم داشت.

بیرون راندن تزار کار سختی نبود - فقط به چند روز نیاز داشت. بیرون راندن زمینداران چندان سخت نبود - در عرض چند ماه انجام شد. بیرون راندن سرمایه داران نیز خیلی سخت نبود. ولی برانداختن طبقات به نحو غیرقابل قیاسی سخت تر است؛ ما هنوز تقسیمات به کارگران و دهقانان را داریم. اگر دهقان در تکه زمینش مستقر باشد و غله اضافی اش، یعنی غله‌ای که برای خود و دامش بدان نیاز ندارد را تصاحب کند، در حالی که بقیه مردم بدون نان هستند، در این صورت دهقان یک استثمارگر می شود. هر چقدر غله بیشتری به دست آورد، آنها سودآورتر می یابد؛ بگذار بقیه گرسنگی بکشند: «هر چقدر بیشتر گرسنگی بکشند، من می توانم این غله را گرانتر بفروشم.» همه باید طبق یک نقشه مشترک، روی زمین مشترک، در کارخانجات مشترک و مطابق یک سیستم مشترک کار کنند. آیا رسیدن به این [اهداف] آسان است؟ می بینید که اینکار به آسانی بیرون راندن تزار، زمینداران و سرمایه داران نیست. چیزی که لازم است اینست که پرولتاری قسمتی از دهقانان را تجدید تربیت کند؛ بایستی جهت خرد کردن مقاومت آن دهقانانی که ثروتمند هستند و از فقر و نیاز بقیه سود می برند، دهقانان زحمتکش را با خود همراه کند. از این رو وظیفه مبارزه پرولتاریا بعد از اینکه ما تزار را سرنگون کردیم و زمینداران و سرمایه داران را بیرون راندیم کاملاً به پایان نرسیده است؛ به انجام رساندنش وظیفه سیستمی است که ما آنها دیکتاتوری پرولتاریا می نامیم.

مبارزه طبقاتی ادامه دارد؛ فقط اشکالش را تغییر داده است. این مبارزه طبقاتی پرولتاریاست که باید از بازگشت استثمارگران قدیمی جلوگیری می کند، که باید توده های پراکنده دهقانان ناآگاه را در اتحادیه واحدی متحد کند. مبارزه طبقاتی ادامه دارد و وظیفه ماست که همه منافع را تابع آن گردانیم. اخلاقیات کمونیستی ما هم تابع آن وظیفه اند. ما می گوئیم: اخلاقیات چیز است که به نابودی جامعه استثمارگری کهن و متحد ساختن همه مردم زحمتکش حول پرولتاریا، که در حال ساختن جامعه های نو و کمونیستی است، خدمت می کند.

اخلاقیات کمونیستی چیز است که به این مبارزه خدمت می کند و مردم زحمتکش را علیه همه استثمار، علیه همه خرده مالکیت های خصوصی متحد می نماید؛ چرا که مالکیت خرد چیزی را در دستان یک فرد می گذارد که توسط کار همه جامعه ایجاد گشته. در کشور ما زمین در مالکیت اشتراکی است.

ولی فرض کنید من تکه ای از این مالکیت اشتراکی بردارم و از آن دو برابر غله ای را که احتیاج دارم به عمل آورم، و از این محصول اضافی سود برم؟ فرض کنید که من استدلال نمایم هر چقدر آدمهای گرسنه بیشتری وجود داشته باشند بیشتر می پردازند؟ آیا در این صورت همانند یک کمونیست رفتار می کنم؟ خیر، من [در این صورت] همانند یک استثمارگر، یک مالک، رفتار می کنم. با این باید مبارزه نمود. اگر اجازه تداومش داده شود، امورات به وضعیت حاکمیت سرمایه داران، به حاکمیت بورژوازی، باز خواهند گشت، همانطور که در انقلابات گذشته چنین چیزی بارها اتفاق افتاده است. برای ممانعت از تجدید حاکمیت سرمایه داران و بورژوازی، ما نباید اجازه سودبری دهیم؛ ما نباید به افراد اجازه ثروتمند نمودن خود به حساب بقیه را بدهیم؛ مردم زحمتکش باید با پرولتاریا متحد شوند و جامعه های کمونیستی بسازند. این خصلت اصلی وظیفه بنیادین اتحادیه و سازمان جوانان کمونیست است.

جامعه کهنه بر این اصل استوار بود: یا بدزد یا از تو دزدیده می شود؛ یا برای دیگران کار کن یا دیگران را مجبور کن برایت کار کنند؛ یا برده دار باش یا برده. طبیعتاً، می توان گفت، مردم بزرگ شده در چنین جامعه ای با شیر مادرشان روحیه، عادت و تصور را فرا می گیرند که می گوید: شما یا برده دار هستید یا برده، یا در غیر این صورت، یک خرده مالک، یک کارمند جزء، یک صاحب منصب دون پایه، یا یک روشنفکر – به اختصار، آدمی که فقط به فکر خودش است و دیگران اصلاً برایش مهم نیستند.

اگر این قطعه زمین را کشت کنم، هیچ کس دیگری برایم مهم نیست؛ اگر دیگران گرسنگی کشند، چه بهتر، از غله ام چیز بیشتری عاید می شود. اگر من شغلی به عنوان یک دکتر، مهندس، معلم یا کارمند داشته باشم، هیچ کس دیگر برایم مهم نیست. اگر کاسه لیزی قدرتهای حاکم را کرده و آنها را خوشنود نمایم، شاید بتوانم شغلم را حفظ کنم، حتی در زندگی موفق شده و به یک بورژوا تبدیل شوم. چنین روحیات و احساساتی نمیتواند نزد یک کمونیست هیچ جایی داشته باشد. وقتی کارگران و دهقانان ثابت کردند که قادرند توسط تلاششان از خود دفاع نموده و جامعه ای نوین بسازند – آن آغاز آموزشی نوین و کمونیستی، آموزش در مبارزه بر علیه استثمارگران، آموزش در اتحاد با پرولتاریا بر علیه خودخواهان و مالکان خرد، علیه روحیه و عاداتی است که می گویند: من سود خود را می جویم و به هیچ چیز دیگری اهمیت نمی دهم.

اینست پاسخ به آن پرسش که نسل جوان و در حال رشد چگونه باید کمونیسم را بیاموزد. نسل جوان فقط می تواند کمونیسم را از طریق پیوند دادن هر قدم در مطالعات، کارآموزی و آموزشش با مبارزه مداومی که پرولتاریا و زحمتکشان علیه جامعه کهنه استثمارگران به پیش می برند، بیاموزد. هنگامی که مردم برای ما از اخلاقیات صحبت می کنند، ما می گوئیم: برای

یک کمونیست همه اخلاقیات در این انضباط متحدانه و مبارزه توده‌ای آگاهانه علیه استثمارگران قرار دارد. ما به اخلاقیات ازلی و ابدی اعتقاد نداریم، و جعلی بودن همه افسانه‌ها درباره اخلاقیات را افشا می‌کنیم. اخلاقیات در خدمت هدف کمک به جامعه بشری برای ارتقاء به سطحی بالاتر و خلاص شدن از استثمار کار قرار دارد.

برای دستیابی به این ما نیاز به نسلی از مردم جوان که شروع به رسیدن به بلوغ سیاسی در میانه مبارزه منضبط و سخت علیه بورژوازی کرده، داریم. در این مبارزه، آن نسل دارد کمونیستهای اصیل را تربیت می‌کند؛ باید تابع این مبارزه باشد و با آن در هر قدم از مطالعات، آموزش و کارآموزی اش پیوند خورد. آموزش جوانان کمونیست نباید از تحویل دادن صحبت‌های دلنشین و قواعد اخلاقی به آنها تشکیل شود. این آن چیزی نیست که آموزش را تشکیل می‌دهد. وقتی که مردم دیده‌اند چطور پدران و مادرانشان تحت یوغ زمینداران و سرمایه داران زندگی می‌کردند؛ وقتی که خودشان رنج‌های آنانی که شروع به مبارزه علیه استثمارگران کردند را تجربه نمودند؛ وقتی قربانیانی را که برای حفظ دستاوردها داده شده‌اند را دیده و متوجه شده‌اند که زمینداران و سرمایه داران چه دشمنان مرگ‌آوری هستند - این شرایط به آنها یاد می‌دهند که کمونیست بشوند. اخلاقیات کمونیستی بر پایه مبارزه برای استحکام و تکمیل کمونیسم قرار دارد. این همچنین اساس تربیت، آموزش و تعلیم کمونیستی است. اینست پاسخ به آن پرسش که کمونیسم را چگونه باید یاد گرفت.

ما نمی‌توانیم به تعلیم، تربیت و آموزش باور داشته باشیم اگر آنها فقط محدود به اتاق مدرسه و جدا از جوشش زندگی باشند. تا زمانی که بر کارگران و دهقانان از جانب زمینداران و سرمایه داران ستم می‌شود، و تا زمانی که مدارس توسط زمینداران و سرمایه داران کنترل می‌شوند، نسل جوان کور و نادان می‌ماند. مدارس ما باید اساس آگاهی، توانایی تکامل دادن مستقلانه دیدگاه‌های کمونیستی را فراهم نمایند؛ آنها بایستی از جوانان مردمی تحصیل کرده بسازند. در حالی که به مدرسه می‌روند، باید بیاموزند که به شرکت کنندگان در مبارزه برای رهایی از استثمارگران تبدیل شوند. اتحادیه جوانان کمونیست تنها هنگامی مستحق نامش به عنوان اتحادیه نسل جوان کمونیست خواهد بود که هر قدم در تعلیم، تربیت و آموزش آن در پیوند با شرکت در مبارزه مشترک همه مردم زحمتکش علیه استثمارگران باشد. شما به خوبی آگاهید که تا هنگامی که روسیه یگانه جمهوری کارگری باقی بماند و سیستم کهنه بورژوایی در بقیه جهان موجود باشد، ما ضعیف‌تر از آنان خواهیم بود، و بطور مداوم با حمله‌ای جدید تهدید خواهیم شد؛ و تنها اگر بیاموزیم که سرسختانه متحد باشیم در مبارزه بعدی پیروز خواهیم شد و - با قدرت گرفتن - واقعاً شکست ناپذیر می‌شویم. بنابراین، کمونیست بودن بدین معناست که شما باید تمام نسل جوان را سازمان دهید و متحد نمایید و نمونه‌ای از تربیت و انضباط در این مبارزه را ارائه دهید. آنگاه شما قادر به ساختن عمارت جامعه کمونیستی و تکمیل آن خواهید بود.

جهت روشن کردن بیشتر این مطلب برای شما، من مثالی می‌آورم. ما خود را کمونیست می‌نامیم. یک کمونیست چیست؟ کمونیست کلمه‌ای لاتین است. Communis کلمه‌ای لاتین به معنی «اشتراکی» است. جامعه‌ای کمونیستی جامعه‌ای است که در آن همه چیز - زمین، کارخانجات - در مالکیت اشتراکی هستند و مردم به صورت اشتراکی کار می‌کنند. این کمونیسم است.

آیا ممکن است به صورت اشتراکی کار کرد اگر هر کس بطور مجزا در قطعه زمینش کار کند؟ کار اشتراکی نمی‌تواند به یکباره متحقق گردد. آن غیر ممکن است. از آسمان نازل نمی‌گردد. از طریق رنج و زحمت به دست می‌آید؛ در جریان مبارزه ایجاد می‌گردد. اینجا کتابهای قدیمی به دردی نمی‌خورند؛ کسی آنها را باور نخواهد کرد. تجربه زندگی خود شخص مورد نیاز

است. هنگامی که کولچاک و دنیکن از سیبری و جنوب پیشروی می کردند، دهقانان طرفدارشان بودند. آنها از بلشویسم متنفر بودند زیرا بلشویکها غله شان را به قیمت ثابتی می گرفتند. اما هنگامی که دهقانان در سیبری و اوکراین حکومت کولچاک و دنیکن را تجربه کردند، متوجه گشتند که فقط یک آلترناتیو دارند: یا با سرمایه داران بروند که بلافاصله آنها را تسلیم بردگی زمینداران می کردند؛ یا از کارگران پیروی کنند که با اینکه واقعاً و عده زمینی که شیر و عسل بر آن می بارید را نمی دادند و خواستار انضباطی آهنین و سرسختی در مبارزه‌های دشوار بودند، ولی آنها را به خلاصی از بردگی سرمایه داران و زمینداران رهنمون می شدند. هنگامی که حتی دهقانان بی سواد این را از روی تجربه خودشان دیدند و فهمیدند، به طرفداران آگاه کمونیسم، که از مدرسه سختی گذشته بودند، تبدیل گشتند. چنین تجربه‌ای است که باید پایه همه فعالیت‌های اتحادیه جوانان کمونیست را شکل دهد.

من به این سوالات که چه چیزی باید بیاموزیم، و اینکه از مدارس و علوم قدیمی چه چیزی باید بگیریم پاسخ دادم. حالا سعی خواهم کرد به این سؤال که این چگونه باید آموخته شود پاسخ دهم. پاسخ اینست: تنها با پیوند دادن جدایی ناپذیر هر قدم در فعالیت‌های مدارس، هر قدم در تربیت، آموزش و تعلیم با مبارزه تمام مردم زحمتکش علیه استثمارگران.

من چند مثال از تجربه کار برخی از سازمانهای جوانان می آورم تا روشن کنم که چطور این کارآموزی در کمونیسم باید به پیش برده شود. هر کسی راجع به از میان بردن بی سوادی صحبت می کند. شما می دانید که جامعه کمونیستی نمی تواند در کشوری بی سواد ساخته شود. برای دولت شوروی کافی نیست که دستوری صادر نماید، یا برای حزب کافی نیست که شعاری اعلام کند، یا تعداد معینی از بهترین کارگران را بدین وظیفه اختصاص دهد. خود نسل جوان باید این کار را به عهده گیرد. کمونیسم بدین معناست که جوانان، مردان و زنان جوانی که به اتحادیه جوانان تعلق دارند، باید بگویند: این وظیفه ماست، متحد می شویم و به مناطق روستایی می رویم تا بی سواد را براندازیم، تا هیچ بی سواد در میان مردم جوان ما نماند. ما تلاش می کنیم تا نسل در حال برخاستن را به اختصاص دادن فعالیت‌هایشان بدین کار ترغیب نماییم. شما می دانید که ما نمی توانیم سریعاً یک روسیه نادان و بی سواد را به کشوری فاضل تبدیل کنیم. اما اگر اتحادیه جوانان دست به کار این وظیفه شود، و اگر همه مردم جوان به نفع همگان کار کنند، اتحادیه با عضویت ۴۰۰۰۰۰ زن و مرد جوان، محق خواهد بود که خود را یک اتحادیه جوانان کمونیست بنامد. همچنین این وظیفه اتحادیه است که نه فقط خودش معلومات کسب کند، بلکه به آن مردم جوانی که قادر نیستند توسط تلاششان خود را از مشقات بی سواد رها کنند، کمک نماید. عضویت اتحادیه جوانان به معنی اختصاص دادن کار و زحمات شخص به آرمان مشترک است. آموزش کمونیستی بدین معناست. فقط در جریان چنین کاری مردان و زنان جوان کمونیست‌های واقعی می شوند. تنها در صورتی که آنها به نتایج عملی در این کار برسند کمونیست خواهند شد.

برای مثال کار در باغهای سبزیجات برون شهری را در نظر بگیرید. آیا این کار کاری واقعی نیست؟ این یکی از وظایف اتحادیه جوانان کمونیست است. مردم گرسنگی می کشند؛ در کارخانجات گرسنگی هست. برای نجات خودمان از گرسنگی، باغهای سبزیجات باید توسعه داده شوند. ولی کشاورزی به شیوه قدیمی انجام می شود. از این رو، عناصر از لحاظ طبقاتی آگاه بیشتری باید درگیر این کار شوند، و آنگاه شما می بینید که تعداد باغهای سبزیجات افزایش می یابد، به وسعت شان اضافه می شود، و محصولات بهبود می یابند. اتحادیه جوانان کمونیست

بایستی نقشی فعال در این کار به عهده گیرد. هر اتحادیه و شاخه اتحادیه‌ای باید این را به عنوان وظیفه خود بداند.

اتحادیه جوانان کمونیست باید نیرویی ضربتی باشد، در هر کاری کمک کند و ابتکار و اعمال متهورانه به نمایش گذارد. اتحادیه باید سازمانی باشد که هر کارگری را قادر سازد تا ببیند که [اتحادیه] از مردمی تشکیل شده که آموزش‌هایشان را احتمالاً نفهمد، و شاید بلافاصله به آموزش‌هایشان اعتقاد پیدا نکند، اما از روی کار عملی و فعالیتشان می‌تواند تشخیص دهد که واقعاً آدمهایی هستند که به او مسیر صحیح را نشان می‌دهند.

اگر اتحادیه جوانان کمونیست نتواند که فعالیت‌هایش را بدین سان در همه زمینه‌ها سازمان دهد، بدین معنی خواهد بود که به مسیر قدیمی بورژوازی بازمی‌گردد. ما بایستی آموزش‌شان را با مبارزه مردم زحمتکش علیه استثمارگران ترکیب کنیم، تا به ایشان جهت موفقیت در انجام وظایف تعیین شده توسط تعلیمات کمونیسم کمک نماییم.

اعضای اتحادیه باید از هر ساعت فراقتشان استفاده کنند تا باغهای سبزیجات را بهبود بخشند، یا آموزش مردم جوان در کارخانجات را سازمان دهند و غیره. ما می‌خواهیم که روسیه را از کشوری فقر زده و ویران شده به کشوری غنی تبدیل کنیم. اتحادیه جوانان کمونیست باید آموزش، تعلیم و تربیت خود را با کار کارگران و دهقانان ترکیب کند، تا خود را محدود به مدارس یا مطالعه کتابها و جزوات کمونیستی ننماید. تنها با کار کردن شانه به شانه با کارگران و دهقانان یک شخص می‌تواند کمونیستی راستین شود. باید عموم متوجه شوند که همه اعضای اتحادیه جوانان مردمی باسواد و مشتاق وظایفشان هستند. وقتی هر کسی ببیند که ما روشهای قدیمی مشق دادن را از مدارس قدیمی طرد کرده‌ایم و انضباط آگاهانه را جایگزین آنها ساخته‌ایم، که همه مردان و زنان جوان در سابوتنیکیها شرکت می‌جویند، و از هر مزرعه برون شهری برای کمک به اهالی بهره‌می‌برند - مردم دیگر مثل قدیم به کار نگاه نخواهند کرد.

این وظیفه اتحادیه جوانان کمونیست است که کمک رسانی را در هر جایی سازمان دهد، در روستا یا محله شهری، در مسائلی همچون - و من مثالی کوچک می‌آورم - بهداشت عمومی یا توزیع غذا. این کارها در جامعه کهنه سرمایه داری چگونه انجام می‌شدند؟ هر کسی فقط برای خودش کار می‌کرد و هیچکس نرهای به فکر سالمندان و بیماران نبود، یا کار خانگی فقط مسئله زنان بود که در نتیجه این امر، در وضعیتی تحت ستم و بندگی قرار داشتند. مبارزه با این وضع مشغله چه کسی است؟ مشغله اتحادیه‌های جوانان است، که باید بگویند: ما همه اینها را تغییر می‌دهیم؛ ما دسته‌های مردم جوانی را سازمان خواهیم داد که به تضمین بهداشت عمومی یا توزیع غذا کمک خواهند کرد، که بازرسی خانه به خانه سیستماتیک را به پیش خواهند برد و به نحوی سازمان یافته برای منفعت کل جامعه کار خواهند نمود، نیروهایشان را به نحوی مناسب پخش می‌کنند و نشان می‌دهند که کار بایستی سازمان یافته باشد.

نسلی از مردم که هم اکنون پنجاه ساله است نمی‌تواند انتظار داشته باشد که یک جامعه کمونیستی را ببیند. این نسل قبل از آن از دنیا خواهند رفت. ولی نسلی که الان پانزده ساله است جامعه کمونیستی را خواهد دید، و خودش این جامعه را خواهد ساخت. این نسل باید بداند که کل هدف زندگی شان ساختن جامعه‌ای کمونیستی است. در جامعه کهنه، هر خانواده‌ای جداگانه کار می‌کرد و کار توسط هیچکس جز زمینداران و سرمایه داران، که بر توده‌های مردم ستم می‌کردند، سازمان نمی‌یافت. ما بایستی همه کار را هر قدر هم که ممکنست دشوار یا آشفته باشد، سازمان دهیم، به نحوی که هر کارگر یا دهقانی بتواند بگوید: من بخشی از ارتش عظیم کار آزاد هستم، و قادر خواهم بود زندگی ام را بدون زمینداران و سرمایه داران بسازم، قادر خواهم

بود به برپایی سیستمی کمونیستی خدمت کنم. اتحادیه جوانان کمونیست باید به همه مردم جوان بیاموزد که از سنی پایین درگیر کار آگاهانه و منضبط شوند. بدین نحو ما می توانیم مطمئن باشیم که مشکلاتی که اکنون در مقابل ما هستند حل خواهند شد. باید فرض را بر این گذاریم که برق رسانی به کل کشور بیش از ده سال طول نمی کشد، تا سرزمین فقر زده ما از آخرین دستاوردهای فن آوری بهره برد. پس نسلی که اکنون پانزده ساله است و در ده یا بیست سال آینده در جامعه ای کمونیستی زندگی خواهد کرد، باید به نحوی از عهده وظایف آموزشی اش برآید که هر روزه، در هر روستا و شهر، مردم جوان دست اندر کار حل عملی پاره ای از مشکلات کار به صورت اشتراکی شوند، حتی در مورد کوچکترین یا ساده ترین آنها. موفقیت ساختمان جامعه کمونیستی زمانی تضمین خواهد شد که این امر در هر روستا، همگام با توسعه از هم یاد گرفتن کمونیستی انجام شود، و جوانان ثابت نمایند که می توانند کارشان را متحد کنند. تنها با ملاحظه هر قدم از منظر موفقیت آن ساختمان، و تنها با پرسیدن از خودمان که آیا ما هر چیزی را که می توانستیم برای اینکه مردمی زحمتکش متحد و دارای آگاهی سیاسی باشیم انجام داده ایم، اتحادیه جوانان کمونیست در متحد نمودن نیم میلیون اعضایش به شکل یک ارتش واحد کار موفق خواهد شد و احترامی جهانی کسب خواهد کرد. (تشویق توفانی)

پراودا شماره های ۲۲۱، ۲۲۲ و ۲۲۳

۵، ۶ و ۷ اکتبر ۱۹۲۰

منتشر شده بر طبق متن پراودا، بازبینی شده بر طبق جزوه

ن. لنین (و. ای. اولیانوف)، «وظایف اتحادیه های جوانان»، ۱۹۲۰

مجموعه آثار لنین، جلد ۳۱

توضیحات

۱- سومین کنگره سراسری اتحادیه جوانان کمونیست روس در مسکو بین ۲ و ۱۰ اکتبر ۱۹۲۰ برگزار شد و حدود ۶۰۰ نماینده در آن شرکت کردند. لنین در اولین جلسه در غروب ۲ اکتبر برای کنگره سخنرانی کرد.

۲- لنین به Proletcult (فرهنگ پرولتاری)، سازمانی فرهنگی و آموزشی که در سپتامبر ۱۹۱۷ به عنوان یک سازمان مستقل کارگری پدیدار شد اشاره دارد. پس از انقلاب اکتبر Proletcult که رهبری آن به دستان بوگدانف و حامیانش افتاد، به تأکید کردن بر روی استقلال ادامه و در نتیجه خود را در مقابل حکومت پرولتاری قرار داد. این امر منجر به نفوذ روشنفکران بورژوا که شروع به اعمال نفوذی قاطع بر Proletcult نمودند شد. اعضای آن منکر میراث فرهنگی گذشته شده، از کار فرهنگی و آموزشی در بین توده ها غافل گشتند، خود را از جریان زندگی روزمره مجزا نموده و می خواستند «فرهنگ پرولتری» خاصی را برقرار کنند. بوگدانف، ایدئولوگ برجسته Proletcult، با اینکه در گفتار ثنای مارکسیسم را می گفت اما در واقع ایده آلیسم ذهنی یا ماخیسم را ترویج می نمود. به غیر از روشنفکران بورژوا که در خیلی از سازمانها مقام رهبری داشتند، Proletcult همچنین کارگران جوانی را دربر می گرفت که خالصانه در آرزوی ترویج پیشرفت فرهنگی در حکومت شوروی بودند. نقطه اوج سازمانهای Proletcult در سال ۱۹۱۹ بود. در اوایل دهه ۱۹۲۰ شروع به زوال نمودند و در ۱۹۳۲ موجودیتشان خاتمه یافت.